



## جایگاه خانواده در مثلث کتاب، کودک، خانواده

گزارش بیست و هفتمین نشست نقد آثار غیر تخیلی کودک و نوجوان

اشاره

در بیست و هفتمین نشست نقد آثار غیر تخیلی، یکشنبه ۱۷/۳/۸۳، با حضور فرمهر منجری، پروین علیپور، هدیه شریفی، شهناز خانلو و جمعی از صاحب نظران و منتقدان، به بررسی جایگاه خانواده در مثلث کودک، کتاب و خانواده پرداخته شد.

است. بنابراین، امروز ما صرفاً بحث تئوریک نخواهیم داشت. تجربه‌هایی است که به نظر من خیلی گران‌بهاست و می‌تواند منشأ یک رشته تحول باشد. البته در صورتی که درست جمع‌بندی شود. من بیشتر از این صحبت نمی‌کنم و خواهش من این است که دوستان بحث‌شان را شروع کنند.

پروین علیپور: من سلام می‌کنم به همه. خوشحال هستم که در چنین جوی، با این گرمای هوا، باز هم چند نفر آن قدر کتاب را دوست دارند که وقت‌شان را بگذارند و بیایند.

به هر حال، من امروز می‌خواهم از دیدگاه یک روان‌شناس و یک معلم، نه نویسنده و مترجم صحبت کنم. در ضمن، خیلی از چیزهایی که می‌گویم، احتمالاً بدیهی است؛ دست کم برای شماهایی که یا در شورا هستید یا خودتان نویسنده و

پروین علیپور که ایشان هم مترجم و عضو انجمن نویسندگان کودک و نوجوان هستند.

قبل از هر چیز، لازم است بابت قصوری که خودم در برنامه‌ریزی داشتم، عذرخواهی کنم، تأخیر در اطلاع‌رسانی به دوستان؛ به خصوص دوستان سخنران و به همین سبب، شاید فرصت کافی نداشتند برای این که بحث را به طور کامل و از تمامی جوانب بررسی کنند. اما ویژگی اصلی سخنرانان عزیز که تشریف آورده‌اند، تجربه‌هایی است که در این زمینه داشته‌اند و این خیلی مهم

محسن هجری: با سلام خدمت دوستان. جلسه را شروع می‌کنیم.

موضوع بحث ما سهل و ممتنع است؛ یعنی خیلی راحت به نظر می‌آید: جایگاه خانواده در مثلث کتاب، کودک، خانواده. در حالی که می‌شود گفت که این یکی از اساسی‌ترین معضلات ماست در امر توسعه کتاب خوانی. به همین علت، ما از چند نفر از کارشناسان محترم دعوت کردیم که تشریف بیاورند: سرکار خانم فرمهر منجری، مترجم و عضو انجمن نویسندگان کودک و نوجوان و سرکار خانم

مترجم هستید یا ویراستار. نظر من این است که بسیاری از مواقع، همین بدیهیات است که باید تکرار شود. الان چیزی به خاطر آمد که شاید گفتنش خالی از لطف نباشد. می‌گویند وقتی به آدم می‌گویند که در کائنات میلیون‌ها ستاره یا سیاره مثل زمین وجود دارد، بی‌چون و چرا قبول می‌کنیم. در حالی که وقتی می‌گویند لطفاً روی این نیمکت ننشینید، چون این نیمکت رنگی است، فوراً دست می‌زنیم و امتحان می‌کنیم که ببینیم واقعاً رنگی است یا نه! یعنی ما چیزهایی را که برای مان بدیهی‌تر است، معمولاً باور نمی‌کنیم و خیلی هم دیرتر به کار می‌بریم. من خودم در طول سال‌هایی که تدریس می‌کردم، همیشه از دو شگرد «توجه به بدیهیات» و «تکیه بر نکته‌های عملی» استفاده می‌کردم و خوب... حالا که دیگر تدریس نمی‌کنم و احتمالاً پز دادن هیچ ایرادی ندارد، می‌توانم بگویم معلم بسیار موفقی بودم؛ مثل خیلی از شماها که معلم بوده‌اید و حتماً این کارها را کرده‌اید و موفق هم شده‌اید. تأکید می‌کنم که در دوران تدریس، خیلی از روان‌شناسی استفاده می‌کردم؛ آن هم از روان‌شناسی کاربردی و عملی. حتی زمانی که هنوز دانشجو و در ضمن معلم بودم، از روان‌شناسی کاربردی استفاده می‌کردم. در دوره دبیرستان، خیلی کتاب روان‌شناسی خوانده بودم و دلم می‌خواست درست یا غلط بودن چیزهای را که خوانده بودم، عملاً تجربه کنم؛ نه این که آن‌ها را به صورت انشاهای زیبا به دیگران تحویل بدهم. درست مثل بسیاری از سردمداران مملکت ما که خیلی قشنگ انشا می‌نویسند و می‌گویند این کار باید بشود و این کار باید نشود! همین، والسلام! و دیگر کاری به عملی بودن و نبودن و یا شدن و نشدن ندارند! بگذریم...

یکی از روش‌های کاربردی در هر آموزشی، روشی است که به D,C,B,A معروف است. در این روش، (A) مخاطب است، (B) رفتاری است که انتظار داریم پس از آموزش، از مخاطب سر بزنند، (C) شرایط آموزش است و (D) درجه یا درصد یادگیری یا تغییر رفتاری مخاطب است. بنابراین، با کمک گرفتن از این روش، ابتدا به مخاطبان اصلی کتاب، یعنی بچه‌ها می‌پردازم.

به نظر من، پدر و مادرها بچه‌های‌شان را نمی‌شناسند؛ علی‌رغم این که همه آن‌ها فکر می‌کنند که می‌شناسند. همان طوری که بچه‌ها هم، پدر و مادرهای‌شان را نمی‌شناسند. اگر در بین صحبت‌هایم گریزی می‌زنم و می‌گویم معلم‌ها هم بچه‌ها را نمی‌شناسند، به این علت است که واقعاً فرق خیلی زیادی بین کار معلم با بچه‌ها و کار پدر و مادرها با بچه‌ها نمی‌بینم. تفاوت‌هایی وجود دارد، ولی نه چندان. خیلی از پدر و مادرها و معلم‌ها فکر می‌کنند که بچه‌ها را می‌شناسند، ولی واقعیت این

است که گاه پیش می‌آید که در روز حتی یک بار هم دقیق به آن‌ها نگاه نمی‌کنند. نمی‌خواهم وارد بحث مسائل اقتصادی و گرفتاری‌های شغلی پدر و مادرها بشوم، برای این که صحبت به درازا می‌کشد. فقط روی این حقیقت تکیه می‌کنم که ما معلم‌ها و پدر و مادرها بچه‌ها را نمی‌شناسیم؛ چون اصلاً آن‌ها را نمی‌بینیم!

مدتی پیش، یک دختر خانم بیست ساله که به دانشگاه می‌رود و تغییراتی در صورتش داده است، با من درد دل می‌کرد. در بین صحبت پرسیدم، وقتی ابرویت را برداشتی و شروع کردی به آرایش، عکس‌العمل پدرت چه بود؟ گفت: «باور می‌کنید که پدرم اصلاً به من نگاه نکرد و واقعاً مرا ندیده است؟» یعنی بعد از دو سال که این تغییر را در صورتش به وجود آورده! گفتم: «خب سلام و علیکی، چیزی؟» گفت: «چرا دیگر من می‌گویم سلام، بابا هم می‌گوید سلام و با هم حرف می‌زنیم. او سرش پایین است یا روزنامه می‌خواند و یا کتاب». گفتم: «شما هم در این مدت پدرت را خوب ندیده‌ای؟» گفت: «راستش، نه! مثلاً یک مدت پیش نگاه کردم و دیدم چه قدر موهای پدرم سفید شد. به خودم گفتم، من خیلی وقت است که پدرم را واقعاً ندیده‌ام!» شاید فکر کنید این در مورد جوان‌ها صادق است، ولی در مورد بچه‌های کوچک هم همین طور است. حالا من از این موضوع، چه استفاده‌ای می‌خواهم بکنم؟ این که اگر ما بچه‌ها را بشناسیم، آن وقت می‌فهمیم که چه قدر آن‌ها به ما نیاز دارند و چه قدر ناتوان هستند؛ مخصوصاً بچه‌ها در دوره دبستان و قبل از آن. گو این که عقیده من این است که حتی بچه‌ها در دوره دبیرستان و در دوره راهنمایی هم بسیار به ما احتیاج دارند. شاید یکی از موفقیت‌های من و هر معلمی که فکر می‌کند موفق است، این است که واقعاً به تک‌تک بچه‌ها، حتی اگر به طور مختصر، توجه کرده‌ایم و برای همین، خیلی راحت از پس تدریس برآمده‌ایم. بیایید بچه‌ها را بیشتر بشناسیم. به بچه‌ای که سرزنش می‌کنیم و او همین طور می‌ایستد و نگاه‌مان می‌کند، نگوئیم بچه تخسی است. نمی‌دانیم در دلش چه می‌گذرد. نوجوانی که ما فکر می‌کنیم که اگر دست‌مان را روی شانه‌اش بگذاریم، شانه‌اش را می‌کشد و بدش می‌آید، تردید نداشته باشیم که او واقعاً به این لمس دست پدر و مادر و حتی معلم احتیاج دارد. اگر ما به احتیاجات روانی بچه‌ها و احتیاجات فیزیکی و بدنی‌شان و نیازهای احساسی و کلامی‌شان و صحبت کردن‌شان توجه کنیم، بدون شک درصد زیادی از این مسائلی را که در اجتماع‌مان داریم، نخواهیم داشت.

علاوه بر شناخت کودک، وارد مبحث کتاب می‌شویم. شناخت کتاب مهم است. ببینیم اصلاً کتاب برای بچه‌ها چه فایده‌ای دارد؟ بسیاری از پدر

## فرمهر منجری:

### چرا در تلویزیون

### هیچ برنامه‌ای

### برای کتابخوانی ندارید؟

### هیچ گونه برنامه تشویقی که

### بچه یا خانواده‌اش را

### تشویق به کتاب خوانی بکند،

### در تلویزیون نیست.

### شما چند تا برنامه

### معرفی کتاب می‌توانید

### در تلویزیون ببینید؟

### معمولاً خیلی به ندرت،

### شاید گاهی یک کتاب

### از انتشارات سروش دریابید

### که تبلیغ کنند

### یا راجع به آن حرف بزنند

### یا دو تا مجله

### سروش کودک و نوجوان

### در بیاید که راجع به آن

### صحبت کنند

و مادرها واقعاً فایده‌اش را نمی‌دانند. بیان جمله کلیشه‌ای و تکراری، «کتاب دوست مهربان است»، چیزی را درست نمی‌کند.

تأثیر عاطفی، روانی و شناختی کتاب را باید پدرها، مادرها و معلم عملاً ببینند و بعد اگر استفاده نکردند، آن وقت از آن‌ها ایراد بگیریم.

اگر معلمی ببیند که فلان کتاب غیردرسی، کارش را آسان می‌کند و یا پدر و مادرها متوجه شوند که در نتیجه کتاب خواندن برای بچه‌های‌شان، آن‌ها شاداب‌تر و خوشحال‌تر می‌شوند، بهتر حرف می‌زنند، اعتماد به نفس‌شان بیشتر شده است، حتماً رغبت بیشتری به کتاب و کتابخوانی نشان می‌دهند. من به خصوص روی اعتماد به نفس تأکید می‌کنم. این که می‌گویند اعتماد به نفس واقعاً موهبتی است که باید پدر و مادرها و بعد مدرسه به کودک بدهد، واقعیتی انکارناپذیر است.



**پروین علی پور:**  
**وقتی به آدم می گویند که**  
**در کائنات میلیون ها ستاره یا سیاره**  
**مثل زمین وجود دارد،**  
**بی چون و چرا قبول می کنیم.**  
**در حالی که وقتی می گویند**  
**لطفاً روی این نیمکت بنشینید،**  
**چون این نیمکت رنگی است،**  
**فوراً دست می زنیم**  
**و امتحان می کنیم که ببینیم**  
**واقعاً رنگی است یا نه!**  
**یعنی ما چیزهایی را که**  
**برای مان بدیهی تر است،**  
**معمولاً باور نمی کنیم**  
**و خیلی هم دیرتر**  
**به کار می بریم**

حالا شعاری شده است، ولی چه کار می شود کرد؟ واقعیت این است. شما به بچه اعتماد به نفس بدهید و بعد ببینید چه قدر از مشکلاتش حل می شود. برای همین، من یکی از آن کسانی هستم که فکر می کنم در مدرسه و قبل از مدرسه در خانواده، به هر صورتی که می شود، چه با کتاب و چه بی کتاب و چه با بازی، باید بچه را تأیید کنیم برای کارهای مثبتی که انجام می دهد. این کارها هر قدر هم کوچک باشند، باید تأیید بشود.

در کلاس اول، تا جایی که می شود، باید ایرادها را ندیده گرفت و روی نکات مثبت کار کودک، تأکید کرد. پیرو همین نظر، معتقدم که تنبیه، توبیخ، امتحان، نمره بد و مردودی، دست کم باید در یکی دو سال اول تحصیل از بین برود و جایش را تشویق، تعریف، لذت و شادی بگیرد.

برای این که بحث طولانی نشود، با یک بیت

شعر، می روم به قسمت دوم که هدف ما از کتابخوانی برای کودک چیست؟  
 گفت درختی به باد: «چند وزی؟»  
 باد گفت: «باد، بهاری کند گرچه توافسردهای.»  
 ما اگر همین یک بیت شعر را به پدر و مادرها و به معلم ها یادآوری کنیم، آن وقت، در موارد زیادی، خشم شان نسبت به بچه ها فروکش می کند. دیگر امکان ندارد که معلمی عصبانی شود. بگذاریم باد، بهاری کند. حالا اگر من و شما حوصله نداریم، اگر از آن ها بزرگ تر هستیم، اگر گرفتاری های دیگری داریم، به کنار!

مسئله دوم در آموزش کتابخوانی در خانه و مدرسه، هدف از این کار است. گمان می کنم که اولین، مهم ترین و ارزنده ترین هدف کتابخوانی در خانواده، نزدیکی عاطفی و روانی به کودکان است. کتابخوانی در خانه، فرصتی پیش می آورد که ما به بچه ها بگوییم در کنارشان هستیم. هیچ چیز به اندازه این که بچه ضعیف دو ساله و سه ساله و تا پنج ساله، به خصوص تا سال اول دبستان، احساس کند که یک تکیه گاه محکم پشت اوست، در ایجاد امنیت روانی او اهمیت ندارد. نگوییم که بچه ها می دانند ما در کنارشان هستیم. نه، نمی دانند! بنابراین، می توانیم از داستان هایی که مناسب سن آن ها است، کمک بگیریم و این باور را در ذهن شان بارور کنیم که در این دنیای بی در و پیکر تنها نیستند. اما پیش از آن، خودمان باید یاد بگیریم که چه کتاب هایی را برای شان بخوانیم. آیا برای بچه ای که دارد می خوابد، باید کتاب تخیلی بخوانیم؟

یا کتاب هایی با قهرمان های واقعی؟ کتاب هایی که قهرمان هایش مشکلاتی دارند، مشکلاتشان برطرف و همه چیز هم به خیر و خوشی حل و فصل می شود؟

معلم هایی که در کودکان ها و یا دبستان برای بچه ها کتاب خوانده اند، می دانند که کتابخوانی چه تأثیر عمیقی در اصلاح رفتار کودکان و کاهش نگرانی های شان دارد. اگر من و شما به عنوان معلم در مدرسه، توانسته ایم از چنین ابزار کارسازی استفاده کنیم و موفق شویم، بدون شک پدر و مادرها بهتر از ما می توانند. فقط آموزش های کوتاهی می خواهند. ما موزیک درمانی داریم، بازی درمانی داریم و تأثیر درمانی داریم. چرا چیزی به سادگی کتاب درمانی نداشته باشیم؟ به نظر من که در این روش درمانی، اندکی تجربه دارم، کتاب درمانی، یکی از آسان ترین شیوه ها برای کمک کردن به بچه هایی است که مشکل دارند. حال این مشکل، ممکن است مشکل روانی یا ذهنی باشد و یا مشکلات یادگیری در درس. من در تمام طول تدریسم، واقعاً به بچه ای که بتوانم به او برچسب عقب مانده بزنم، برنخورده ام و همیشه دیده ام اگر

بچه ای مشکل یادگیری دارد، به جای انگشت گذاشتن روی کمبود هوش یا حافظه اش، باید به کمبودهای دیگرش توجه و آن ها را رفع کرد. در واقع بسیاری از اوقات مشکلات «انفعالی» کودکان، به صورت مشکلی «شناختی» نمود پیدا می کرد. کتاب خواندن برای کودکان و یا با کودکان، یکی از مؤثرترین راه حل ها در این گونه موارد است. اگر کتاب خواندن زودتر شروع شود، مثل هر درمانی که زودتر شروع شود، نتیجه بخش تر است. نکته سوم بعد از مخاطب و هدف، شرایط یادگیری و در این جا، شرایط کتاب خواندن است. چون بحث در مورد کتاب خواندن در خانه است، این شرایط را ما فراهم کنیم. اگر بنا باشد شرایط را به اجبار برای کودک ایجاد کنیم که بیا و کتاب بخوان باید حتماً بخوانی و چرا امشب کتاب نخواندی، این نمی شود. این را شما هم می دانید. حالا چه کنیم که این شرایط را برای بچه ها دلخواه و مطلوب کنیم...؟ باز هم از تجربیاتم می گویم؛ چون آقای هجری تأکید کردند که ما به تجربیات و کارهای عملی بپردازیم.

سال ها پیش، من در تلویزیون آموزشی کار می کردم به مدت پنج شش سال تهیه کننده و تکنولوژیست آموزشی بودم.

برای یکی از کارها مرا به سفری به آمریکا فرستادند. خودم پیشنهاد کردم که در طول سفرم، به جای هتل، در یک خانواده آمریکایی که بچه داشته باشند، زندگی کنم. خانواده ای که من واردش شدم، یک دختر و یک پسر هشت و شش ساله داشتند. این ها هر شب برنامه شان این بود که بعد از شام، یا کتابی بخوانند یا در مورد یکی از مسایل مورد علاقه بچه ها صحبتی کنند و یا سوالی پیش بکشند و بعد همگی با هم جوابش را پیدا کنند به قدری این جو در من اثر کرده بود که وقتی به ایران آمدم و بعداً در سال های بعد دوباره برگشتم به آموزش و پرورش، این روش را به نوعی در کلاسم پیاده کردم. یکی از کارهای جالب توجه آن خانواده، این بود که چون همه شان و به خصوص بچه ها، ایران را دقیقاً نمی شناختند، همان شب اول، بلافاصله بعد از شام، رفتند نقشه را آوردند که ببینند ایران کجاست؟ با چه کشورهایی همسایه است؟ چه قدر کوه دارد؟ چند تا رود دارد و از این جور چیزها. به این ترتیب، بچه ها کلی اطلاعات به دست آوردند که بتوانند فردا برای دوستان شان صحبت کنند. شب های دیگر باز همین طور. مثلاً داستانی بچه گانه را پدر یا مادر یا یکی از بچه ها می خواند و بقیه با علاقه گوش می کردند و آن قدر قشنگ صحبت می کردند روی تصویرش، روی داستان و موقعیت هایی که پیش آمده بود که آدم حظ می کرد. بعد ما می گویم که چرا بچه های خارجی این طوری صحبت و استدلال می کنند و چرا



فره‌مهر منجری

## واقعیت این است که هر چه هم ما بگوییم کتابخوانی از خانه و در خانواده شروع می‌شود، نمی‌توانیم نقش آموزش و پرورش را ندیده بگیریم؛ چون وضع جامعه ما متفاوت است، از نظر سواد نمی‌توانیم چندان متکی به خانواده باشیم. و در کشور ما این کار به عهده مراکز آموزشی است

نکنیم که پدر و مادرهای ما، خیلی‌هایشان تحصیل کرده نیستند، خیلی‌ها در شهرستان هستند و خیلی‌ها در دهات زندگی می‌کنند. نمی‌شود توقع زیادی از آن‌ها داشت. کتابخانه نیست و غیره. بنابراین، مقدار زیادی از بار این کارها می‌افتد روی دوش معلم‌ها؛ بدون این که مسئولیت والدین منتفی شود. خوب... راه حل عملی این مشکل چیست؟ ببینید، این روزها هر یک از شما بخواهید فرزندان را به مهد کودک و کودکستان بفرستید، یک فهرست بالا بلند به شما می‌دهند که این را بخرید و آن را بخرید و برای بچه این کارها را بکنید، ولی آیا در کودکستان‌ها در مهد کودک‌ها، در دبستان‌ها و حتی در دبیرستان‌ها یک روز، یک سمینار یا یک کارگاه یک روزه برای تان می‌گذارند که در مورد نیازهای عاطفی و روانی بچه‌ها صحبت کنند؟ از کتاب حرف بزنند؟ بگویند چه نوع کتابی مناسب چه سنی است؟ بگویند چگونه می‌شود با کم‌ترین هزینه، بهترین کتاب‌ها را برای بچه‌ها تهیه کرد؟ از ضررها و فواید احتمالی (!) کتاب‌های معمولاً کم محتوای ده‌های روزنامه فروشی صحبت کنند؟

پس واقعاً با وقت کم و هزینه ناچیز هم می‌شود کارهای ارزنده‌ای برای افزایش اطلاعات پدر و مادرها و در نتیجه، بهبود شرایط زندگی کودکان انجام داد؛ تنها چیزی که لازم است یک جو همت است و یک عالمه مدیریت درست! بگذاریم... با سر و سامان گرفتن نسبی بحث کتابخوانی برای کودک، به یکی دو تجربه شخصی‌ام در مورد کتاب و کتابخوانی اشاره می‌کنم.

یکی از تجربه‌هایم، نوشتن کتاب آسان برای کودکان سال اول دبستان است.

زمانی که در تلویزیون کار می‌کردم، کار اصلی‌ام برنامه‌نویسی برای یک دستگاه آموزشی به نام سیستم ۸۰ بود. دستگاه ۸۰، یک کامپیوتر بسیار ساده بود که با اسلاید و صفحه صدا کار می‌کرد و کلمات را به صورت کلی (نه با مجزا کردن حروف)، به کودک یاد می‌داد. به هر حال، پس از آن که کار برنامه‌نویسی برای دستگاه آموزشی ۸۰ تا حدی پیش رفت، اعضای گروه تصمیم گرفتیم با همان کلماتی که به وسیله دستگاه به نوآموز یاد داده‌ایم، کتاب‌های ساده‌ای بنویسیم. به این ترتیب، من چند کتاب بسیار ساده، با تعداد محدودی لغت نوشتیم. کتاب‌ها را انتشارات سروش، با تیراژ بیست هزار تا چاپ کرد و خیلی زود نایاب شد. در نوشتن این کتاب‌ها، به چند نیاز و گرایش روان شناختی کودک توجه شده بود: ۱ - استقلال در خواندن؛ چون تعداد لغت‌های کتاب بسیار اندک و حتی کم‌تر از ۴۰ لغت بود، کودک با سواد اندک خود، می‌توانست به طور مستقل آن را

بچه‌های ما گاهی مشکل دارند. بیشتر کتاب‌های خوب کودک و نوجوان، معمولاً الگوهای رفتاری خوبی هم می‌دهند؛ یعنی می‌گویند که در فلان شرایط، رفتار مناسب چیست و یا چطور باید باشد. البته این وضعیت مطلوب، وقتی پیش می‌آید که با بحث و یا پرسش‌هایی دوستانه و مهربانانه، کودک را در درک مفاهیم عمیق کتاب کمک کنیم. مثالی می‌زنم: شبکه چهار تلویزیون، برنامه‌ای دارد که راجع به فیلم‌ها بحث می‌کند؛ قبل و بعد از فیلم. حالا پرگویی‌هایش را بگذاریم کنار؛ چون یکی از دوستداران آن برنامه، من هستم. پس از آن که نکاتی را درباره فیلم توضیح می‌دهند، دل‌تان می‌خواهد که دوباره آن فیلم را ببینید. و بار دوم، با علاقه بیشتری می‌بینید. برداشت من و شمایی که تحصیل کرده هستیم و سن‌مان خیلی بالاتر از بچه‌هاست، با یک شرایط خوب، با یک راهنمایی خوب، این قدر عوض می‌شود. فکر کنید در مورد بچه‌ها چه قدر عوض می‌شود. پس نگوییم بگذار خودش کتاب را بخواند و بفهمد. در بعضی موارد اشکال ندارد. بنا نیست که ما همه چیز را به بچه‌ها بگوییم، ولی تلنگرهایی لازم است که بزنیم. البته باید به حالت پرسش و پاسخ اجباری هم درنیاید؛ چون اولین هدف خیلی از چیزها، لذت بردن است. از کتاب خواندن و شعر گفتن و فیلم دیدن و غذا خوردن گرفته تا غیره. ما نمی‌خواهیم و نباید این لذت را از بچه‌ها بگیریم؛ به هیچ عنوان.

و سرانجام، آخرین مسئله سنجیدن «درجه» یا درصد تغییراتی است که از کتابخوانی در خانه یا مدرسه برای کودک، انتظار داریم. چنین سنجشی، کار تحقیقی گسترده نیاز دارد. تردیدی ندارم که اگر چنین تحقیقی به طور علمی در ایران انجام و نتیجه‌اش اعلام شود، وضع نابه‌سامان کتاب و کتابخوانی، کاملاً دگرگون می‌شود. البته فعلاً متأسفانه نمی‌توانیم؛ یعنی در شرایطی نیستیم که بتوانیم نتایج کیفی کتابخوانی بچه‌ها را در خانواده به یک نتیجه کمی تبدیل کنیم. البته، هوشیاری پدرانه و مادرانه ما که با بچه‌ها کار می‌کنیم و هوشیاری معلمانه ما وقتی در مدرسه هستیم، این تغییرات را به خوبی نشان می‌دهد. بعد از یکی - دو هفته، آن آرامشی که در بچه‌ها می‌بینیم، آن صمیمیتی که بین خودمان می‌بینیم، آن شناختی که بین خودمان می‌بینیم، آن قدر زیاد است که می‌توانیم به نتیجه‌ای برسیم. گاهی خودمان یک درصدهایی هم می‌گذاریم. مثلاً می‌گوییم من فکر می‌کنم ده الی بیست درصد شرایط بهتر شده. حالا فکر کنید این ده بیست درصد غلط است و فقط بگویید بهتر شده، خودش خیلی مهم است. این به نظر من لازم است.

ما روی پدر و مادر تأکید کردیم، اما فراموش

بخواند و اعتماد به نفسش بالا برود. ۲ - تکرار کلمات؛ بیشتر کلمات و جملات این کتاب، بارها و بارها تکرار شده بود و این بر لذت بخشی خواندن اضافه می‌کرد. مثلاً در صفحه‌ای نوشته بود: «باد ابرها را بُرد، بُرد، بُرد، بُرد.» ۳ - متن داستانی کتاب، داستان‌های این کتاب هر چند بسیار ساده بود، حالت جمله‌های پراکنده کتاب درسی را نداشت و همین، شاگرد را به خواندن تشویق می‌کرد. ۴ - تصاویر زیبا و همخوان با متن کتاب.

منظورم از شرح این تجربه، این نیست که تمام پدر و مادرها و یا معلم‌ها قلم و کاغذ بردارند و شروع کنند به کتاب‌نویسی، بلکه هدف، توجه دادن به نکاتی است که می‌تواند در انتخاب کتاب یا خواندن کتاب به دردشان بخورد. مثلاً، برای شروع، از کتاب‌های کم حجم و ساده استفاده کنند. اگر کودکی به خواندن علاقه نشان می‌دهد، با سرزنش،



**ژاله فروهر: خانواده‌ها خیلی سردرگم بودند که برای بچه‌ها چه کتاب‌هایی بخرند و بچه‌ها از آن‌ها سردرگم تر؛ یعنی واقعاً خانمی ایستاده بود وسط نمایشگاه و می‌گفت:**

**بگوئید من برای بچه پنج ساله‌ام و برای بچه یازده ساله و شانزده ساله‌ام چه کتاب‌هایی بخرم؟ یکی از بخش‌هایی که در نشریات کودک و نوجوان، به ویژه نشریات رشد، می‌تواند به خانواده‌ها و بچه‌ها کمک کند، معرفی کتاب‌های خوب است و موضوع دردناک این است که رشد نوآموز و رشد دانش آموز، در تمام شماره‌های سال گذشته‌اش، یعنی سال تحصیلی گذشته، اصلاً معرفی کتاب نداشت**

صدای بلند کتاب می‌خوانیم. گفتم که می‌خندیم، گفتم که ممکن است من اشتباه بخوانم. شما هم ممکن است اشتباه بخوانید. اصلاً ادبیات فارسی طوری است که هر کسی ممکن است وقتی متنی را برای بار اول می‌خواند بعضی جاها اشتباه کند. من ممکن است نقلی را نقلی بخوانم و شما اگر خنده‌تان گرفت، بخندید البته مسخره نکنید. متأسفانه به دلیل امتحان بچه‌ها، این برنامه ناتمام ماند. با وجود این، به هدف اصلی‌ام که دوستی با شاگردان سال‌های پایین‌تر و حمایت از آن‌ها بود، رسیدم. به طوری که بعد از مدتی حتی امان نمی‌دادند که در زنگ تفریح چای بخورم و چند دقیقه استراحت کنم. شاگردانی که از حیث قد و قواره دو برابر من بودند، مثل بچه‌های دبستانی، دم‌دفتر می‌آمدند و در مورد آداب معاشرت سؤال می‌کردند و یا در مورد غلط و درست بودن شنیده‌ها و دیده‌های خود می‌پرسیدند آنها از نگرانی‌ها و دل‌مشغولی‌های خود می‌گفتند و شاد و سبک، برمی‌گشتند.

این تجربه اگرچه مدت‌ش کوتاه بود، چون با برنامه‌ریزی و قاطعیت انجام شد، نتیجه‌اش بسیار خوب بود. نظیر این برنامه، به راحتی در خانواده‌ها قابل اجراست. خیلی پرحرفی کردم، ببخشید. اگر فرصتی بود و سؤالی شد، در خدمت‌تان هستم.

**هجری:** خیلی متشکر. خانم منجری

است، احساس می‌کردم. بنابراین، با کمک مدیر دبیرستان، تصمیم گرفتم به بهانه «ساعت کتابخوانی آزاد»، به آن‌ها نزدیک شوم و این کار را کردم.

ابتدا کتابخانه‌شان را کنار گذاشتیم؛ چون خود شما بهتر می‌دانید که کتابخانه‌های مدارس چطور است و چه کتاب‌هایی دارد! با مقدار کمی، شاید سی تا چهل هزار تومان، کمد و کتاب و دو تا میز خریدم و از بچه‌ها خواستم که بنشینیم و کتاب بخوانیم. من از این تجربه، چیزهای زیادی یاد گرفتم و گمان می‌کنم خودم هم برای بچه‌ها مفید بودم؛ چون کسانی آن جا بودند که لکت داشتند و یا می‌ترسیدند. روز اول، شاگرد کلاس اولی، حتی از معلم کلاس چهارمی می‌ترسد.

هر چند که او معلم آرامی باشد و به آن‌ها لبخند بزند، ولی او می‌ترسد و فکر می‌کند هنوز بچه است. روز اول، آن‌ها دست‌شان را با هم گرفته بودند و دو تا، سه تا با دوستان‌شان آمده بودند نشستند بودند دور میز. در حالی که روز بعد و روزهای بعد، دیگر خودشان به تنهایی می‌آمدند و من از همه آن‌ها می‌خواستم که حتی اگر لازم است، چند جمله از کتابی را بخوانند. آن‌ها کتاب‌های را که خریده بودم، دوست داشتند. قبل از شروع کتابخوانی، از آن‌ها خواستم یک کم درباره خودشان صحبت کنند، بعد گفتم که در ساعت کتابخوانی، همه با

با مسخره کردن و با سختگیری در مورد غلط خواندن و من و من کردن‌هایش، لذت استقلال در خواندن را از او نگیرند و یا... همیشه به یاد داشته باشند که بچه‌ها، بزرگسالانی مینیاتوری نیستند. بچه‌ها در هر سنی ویژگی‌های ذهنی، عاطفی و روانی‌ای دارند که چه بسا ممکن است صد و هشتاد درجه با ویژگی‌های ما بزرگسال‌ها فرق داشته باشد. مثلاً بچه‌ها به خصوص در سال‌های قبل از دبستان، از تکرار لذت می‌برند؛ از تکرار کلمه، از تکرار جمله و حتی از تکرار کل یک داستان. بنابراین، در خواندن یک کتاب، یا بیان قصه، این نکات به ظاهر کوچک باید مورد توجه قرار بگیرد تا کودک رغبت خود را به شنیدن و یا خواندن داستان و شعر از دست ندهد.

تجربه دیگرم که می‌تواند مقدمه خوبی برای یک کار تحقیقی باشد، کتاب خواندن برای نوجوان‌ها و با نوجوان‌هاست.

چند سال پیش که هنوز در دبیرستان تدریس می‌کردم، به بچه‌های سال چهارم ادبیات یاد می‌دادم و با بچه‌های سال‌های اول و دوم کاری نداشتیم. اما مثل همیشه، احساس ترس و تنهایی و عدم امنیت را در شاگردان کوچک‌تر، به خصوص سال اولی‌ها که تازه از دوره راهنمایی آمده بودند، درک می‌کردم، از طرفی هم گرایش آن‌ها را برای صحبت و درد دل کردن با معلمی که روان‌شناس



**پروین علی پور:**  
**شناخت کتاب مهم است.**  
**بینیم اصلاً کتاب برای بچه‌ها**  
**چه فایده‌ای دارد؟**  
**بسیاری از پدر و مادرها**  
**واقعاً فایده‌اش را نمی‌دانند.**  
**بیان جمله کلیشه‌ای و تکراری،**  
**«کتاب دوست مهربان است»،**  
**چیزی را درست نمی‌کند**

### شهناز خانلو:

**سیستم آموزش و پرورش ما آن چنان مشکل ایجاد کرده که شما نمی‌توانید به خانواده‌ها و بچه‌ها ایراد بگیرید.**  
**مسئله کنکور یکی از مهمترین مسائلی است که وقتی بچه‌ها از راهنمایی وارد دبیرستان می‌شوند،**  
**کتاب خوانی را آن چنان تحت تأثیر قرار می‌دهد که شما اگر آماری به طور جدی نداشته باشید**  
**و تحقیق میدانی هم انجام نداده باشید،**  
**بازهم متوجه این مسئله می‌شوید**

ما برای این که کتابخوانی را در همه جا، ترویج کنیم این کار را از روستاها آغاز کردیم واقعیت این است که حتی در روستاها هم دیگر پدر و مادر و پدربزرگ و مادربزرگ‌ها برای بچه قصه نمی‌گویند. شما وقتی به بچه می‌گویید که برو قصه‌های محلیات را جمع کن بیاور، همین جور نگاهت می‌کند. وقتی می‌گویی که مگر مادربزرگ یا پدربزرگت برایت قصه نمی‌گوید، می‌گوید: نه. اصلاً نمی‌داند قصه چیست. برای این که هیچ کس وقت ندارد برایش قصه بگوید. برای این که می‌گویند این بچه درس دارد، باید برود بنشیند درسش را بخواند و وقت قصه گوش دادن ندارد. بزرگ‌ترها هم البته درگیر کار و مسائل اقتصادی هستند و توانی برای کارهای دیگر ندارند. در واقع در کانون توسعه فرهنگی کودکان، برای رسیدن به نتیجه مطلوب، برعکس عمل کردیم؛ یعنی از طریق بچه‌ها به پدر و مادرها می‌رسیم. دلیلش این است که بچه سواد دارد و بچه می‌تواند بخواند و کتاب را به میان خانواده ببرد. البته، ناگفته نماند که در اکثر روستاها، فارسی، زبان دوم است که این خود مشکلی در راه خواندن است. یکی از مشکلات این است که بچه‌ای که شش سال به زبان دیگری صحبت کرده، یک دفعه در کلاس اول می‌خواهد فارس حرف بزند. خب، نمی‌تواند. می‌خواهد فارسی بخواند، مشکل خواندن

خواندن ببرند، با این مسئله مواجه می‌شویم که یا فصل امتحان است و یا فصل درس خواندن وقتی از بچه‌ها می‌پرسیم، چرا کتاب کم خوانده‌اید یا نخوانده‌اید، فوری می‌گویند: امتحان داشتیم به معلم می‌گوییم: چرا بچه را به کتابخانه نمی‌آوری؟ می‌گوید: درس دارد. می‌گوییم مگر فکر می‌کنید کتابخانه چه جایی است؟ مگر شما نمی‌توانید به کتابخانه بیاوید و از کتاب‌های مرجع در کتابخانه استفاده کنید. حداقل برای انجام کارهای تحقیقی که می‌توانید بچه‌ها را به کتابخانه بیاورید. ولی این کار را هم نمی‌کنند. در روستا که فکر می‌کنم خانواده‌ها، در این امر اصلاً نقشی ندارند؛ چون به هر حال پدر و مادر روستایی، آن قدر خودشان درگیر مسئله کتابخوانی نیستند که دغدغه کتابخوانی کودکشان را هم داشته باشند. آن جا این کار را باید معلم انجام دهد که معلم هم با قید و بندهایی که آموزش و پرورش برایش درست می‌کند، اصلاً این کار را انجام نمی‌دهد. برای این که با بچه یک ساعت کتاب بخواند، وقت ندارد.

واقعیت این است که هر چه هم ما بگوییم کتابخوانی از خانه و در خانواده شروع می‌شود، نمی‌توانیم نقش آموزش و پرورش را ندیده بگیریم؛ چون وضع جامعه ما متفاوت است، از نظر سواد نمی‌توانیم چندان متکی به خانواده باشیم. و در کشور ما این کار به عهده مراکز آموزشی است.

بفرمایید.  
**منجزی:** من هم سلام می‌کنم خدمت دوستان. خانم علی پور، تمام فواید کتابخوانی و نقش والدین و نقش معلم و تجربیاتشان در آموزش و پرورش را گفتند و من ترجیح می‌دهم در مورد نقش والدین در کتابخوانی، مقاله‌ای را به کتاب ماه کودک و نوجوان بدهم. من از طرفداران خواندن در خانواده هستم، اما در کدام جامعه و با چه قشری، این مهم است. بنابراین در این جلسه، ترجیح می‌دهم صحبت را روی واقعیت‌ها بگذارم، نه بر ایده‌ها، مشکل اصلی جامعه ما در زمینه کتابخوانی، با آموزش و پرورش است. به هر جا که می‌رویم، روستا، شهر یا حاشیه شهر و چه در پایتخت، همه جا آموزش و پرورش، مثل یک سد، جلو کتاب خواندن بچه‌ها ایستاده است. ترجیح می‌دهم تجربیات خود و دوستانم را در کتابخانه‌های روستایی بگویم. به هر حال صحبت‌های خانم علی پور، همان چیزهایی بود که احتمالاً من هم می‌خواستم بگویم کتاب خواندن برای بچه‌ها چه فایده‌ای دارد، نقش والدین چیست و چیزهای دیگر که زحمت تمام این‌ها را ایشان کشیدند و گفتند.

از مسئولان آموزش و پرورش هم که تشریف نیاوردند تا ما مشکلاتی را که با آموزش و پرورش داریم، عنوان کنیم و بگوییم حتی در روستا هم که به بچه‌ها می‌گوییم به کتابخانه بیاوند یا کتابی برای



معمولاً خوانندگان کتاب و مجلات، به خصوص، آن‌هایی که برای مجلات داستان یا نامه می‌نویسند، خیلی دوست دارند نوشته‌هایی از نویسندگان مترجم‌ها داشته باشند با امضای آن‌ها، ما نمی‌توانیم برای تک‌تک خوانندگان این کار را بکنیم، ولی تمام نویسندگان و مترجم‌ها حاضرند دست کم هر سال ده بیست تا از کتاب‌شان را با امضا و آرزوی موفقیت و این جور چیزها، به مجلات کودکان و نوجوانان بدهند و بگویند که خودتان قرعه‌کشی کنید و برای بچه‌ها بفرستید

قصه‌ای بلد نباشد؟ یعنی هیچ کس برایش قصه‌ای نگفته؟ تازه بچه فکر کرد که الان برود به پدر بزرگش بگوید: برای من یک قصه بگو و فردا قصه‌ای نوشت و آورد و گفت: خانم این قصه من است که پدر بزرگم یا مادر بزرگم برایم گفته. به هر حال، الان بچه این نقش را به جای پدر و مادر بازی می‌کند. بچه می‌رود در خانه کتاب می‌خواند و راجع به کتاب صحبت می‌کند، بعد دست مادرش را می‌گیرد و به کتابخانه می‌آورد و به مادرش نشان می‌دهد که کتابخانه چگونه جایی است. تا وقتی که این کار نشود، مادر نمی‌گذارد او به راحتی به کتابخانه بیاید. اول مادر می‌گوید که بچه‌ام نباید برود کتابخانه و باید بنشیند و درسش را بخواند، ولی وقتی چهار تا کتاب با همدیگر می‌خواند، وقتی می‌بیند که در این کتاب‌ها چه چیزهایی هست، دیگر مشکلی ندارد. مادر هم بلند

اصلاً خواندن بلد نیست، چه کار می‌توان کرد. به هر حال، مادر کتابخانه‌ها یکی از کارهای مان این است که دسته جمعی خواندن و درست خواندن را با بچه‌ها تمرین کنیم. بعد به او می‌گوییم، حالا این کتابی را که خودت دوست داری و خوشت آمده، ببر برای مادرت هم بخوان اگر فارسی‌اش را هم نمی‌فهمد، بعداً برایش به زبان خود او ترجمه کن. با این کار حداقل آن ارتباط مادر و فرزند، ارتباط پدر و فرزند و خواهر و برادر و خانواده را می‌شود برقرار کرد؛ ارتباطی که در روستا هم کم‌رنگ شده است. و این را باور نکردم تا اولین باری که خودم به روستا رفتم و به بچه‌ها گفتم یکی از کارهایی که می‌شود در کتابخانه انجام داد، این است که قصه‌های عامیانه‌تان را جمع آوری کنید و از آن‌ها خواستم قصه‌ای بگویند و هیچ کس هیچ قصه‌ای بلد نبود. می‌گفتم چطور ممکن است بچه ده ساله هیچ

دارد. وقتی مشکل خواندن دارد، یعنی مشکل فهمیدن هم دارد و آن چیزی را که حفظ هم می‌کند و می‌خواند، نمی‌فهمد که چیست. بنابراین، مشکل دارد. او تا آخر با این مشکل پیش می‌رود. وقتی نمی‌تواند بخواند، نمی‌تواند درست هم بنویسد و تمام این مشکلاتش همین طوری به دنبال هم می‌آید و آموزش و پرورش هم برای این مسئله، تا به حال هیچ کاری نکرده است. شما فکر کنید که بچه‌ای شش سال است که مثلاً در خانه به زبان کردی صحبت کرده و مادرش اصلاً بلد نیست فارسی حرف بزند، یک دفعه بیاید کلاس اول بنشیند. حُب این بچه چطور می‌تواند بخواند؟ چطور ما می‌خواهیم به مادر او بگوییم بیا برای بچه‌ها کتاب بخوان؟ هر تئوری‌ای که برای کتاب خوانی در خانواده، در میان تئوری‌های موجود در دنیا پیدا کنید، در این جا نمی‌تواند عمل کند. وقتی او

می‌شود و می‌آید. مادر هم علاقه‌مند می‌شود و می‌آید کتابخانه، می‌گوید برای من هم کتابخوان و این در واقع تجربه‌ای بوده که ما به صورت عملی با همکارانمان، در کانون توسعه فرهنگی کودکان، در روستاهای مختلف داشتیم. ای کاش یکی از مسئولان تلویزیون هم در این جا دعوت می‌شدند که ما یک گله هم از آن‌ها بکنیم و بگوییم: چرا در تلویزیون هیچ برنامه‌ای برای کتابخوانی ندارید؟ هیچ گونه برنامه تشویقی که بچه یا خانواده‌اش را تشویق به کتاب خوانی بکند، در تلویزیون نیست. شما چند تا برنامه معرفی کتاب می‌توانید در تلویزیون ببینید؟ معمولاً خیلی به ندرت، شاید گاهی یک کتاب از انتشارات سروش دربیاید که تبلیغ کنند یا راجع به آن حرف بزنند یا دو تا مجله سروش کودک و نوجوان در بیاید که راجع به آن صحبت کنند. در صورتی که راجع به هیچ چیز دیگری صحبت نمی‌شود. به هر حال من حرف دیگری ندارم، اگر دوستان سؤالی راجع به تجربیات روستایی ما دارند، می‌توانم در اختیارشان بگذارم.

هجری: خیلی متشکر. تجربه‌هایی را که دوستان عزیز مطرح کردند، شاید پیچیدگی‌های جامعه ایران را به خوبی نشان می‌دهد. همان طوری که می‌گویند، سرزمین یک سرزمین اقلیمی است و در واقع یک جغرافیای متنوع و آب و هوای متنوع دارد به همان صورت ما می‌بینیم که در مناسب اجتماعی و خانوادگی هم همین پیچیدگی و تنوع وجود دارد این نکته بسیار جالب و قابل تأمل است که در شهر، خانواده برای کودک کتاب می‌خوانند و در روستا، این قاعده عکس می‌شود و کودک برای خانواده کتاب می‌خواند. من فکر می‌کنم که ایشان نشان می‌دهد که اتخاذ یک راه حل واحد برای حل مشکلات فرهنگی و توسعه کتابخوانی، به نتیجه نخواهد رسید؛ یعنی نیاز دارد به این که ما در حوزه‌های مختلف و در مناطق مختلف، راه حل‌های متناسب با همان شرایط را اتخاذ بکنیم. حالا می‌توانیم پرسش و پاسخ داشته باشیم با سرکار خانم منجزی و سرکار خانم علی‌پور این بحث را از زوایای دیگر بشکافیم. خانم شریفی بفرماید.

**هدیه شریفی:** خانم منجزی، کانون توسعه فرهنگی کودکان در روستاها، چند سال است که کارش را انجام می‌دهد؟

**منجزی:** حدود سه سال و نیم. **شریفی:** یعنی شما از چه سالی شروع کردید؟ **منجزی:** قبل از سال ۸۰ ما شروع کردیم؛ اواخر ۷۹.

**شریفی:** چند تا روستا را دربر گرفته؟ **منجزی:** الان هشت کتابخانه دایر داریم. **شریفی:** در کجاست؟ **منجزی:** چهار تا کتابخانه در جنوب خراسان، دو

## پروین علی‌پور: بیشتر کتاب‌های خوب کودک و نوجوان، معمولاً الگوهای رفتاری

**خوبی هم می‌دهند؛**

**یعنی می‌گویند که**

**در فلان شرایط،**

**رفتار مناسب چیست**

**و یا چطور باید باشد.**

**البته این وضعیت مطلوب،**

**وقتی پیش می‌آید که**

**با بحث و یا پرسش‌هایی دوستانه**

**و مهربانانه،**

**کودک را در درک**

**مفاهیم عمقی کتاب**

**کمک کنیم**

کتابخانه در کردستان. اسم‌های روستاها را هم می‌توانم بگویم. یک کتابخانه در روستای یزد. و یک کتابخانه هم در بزم داریم. البته کتابخانه‌های مدارس افغان را هم در حومه تهران داشتیم که با توجه به مسائلی که برای افغان‌ها پیش آمد، آن‌ها دیگر خیلی فعال نیست.

**شریفی:** چرا خراسان، کردستان، یزد و بزم را انتخاب کردید؟

**منجزی:** از هر جایی که برای ما تقاضا برسد و با توجه به شرایط آن جا، محل را انتخاب می‌کنیم. در واقع حداقل باید یک جمعیت دانش‌آموزی دوپست - سی صد نفری داشته باشد. یکی دیگر از شرایطش این است که روستای مرکزی باشد؛ البته در بعضی جاها، مثلاً در کردستان این شرط اجرا نشد؛ چون آن جا روستاها پراکنده است. شرط دیگر این که تعداد دانش‌آموز استفاده‌کننده از کتابخانه، به حدی باشد که راه اندازی کتابخانه در آن جا قابل توجیه باشد.

**شریفی:** با معلم‌ها ارتباط داشتید؟

**منجزی:** بله. اولین کاری که می‌کنیم، اولین روزی که برای افتتاح کتابخانه می‌رویم، تمام معلم‌ها را دعوت می‌کنیم. بعد کارگاه‌های آموزشی برای معلم‌ها می‌گذاریم و کتابخانه را معرفی می‌کنیم.

خانم سعیدی این کارگاه را اجرا می‌کنند. کتاب‌های مرجع را به آن‌ها معرفی می‌کنیم. فرهنگنامه کودک و نوجوان را ما در همه

کتابخانه‌های مان داریم و معلم‌ها و گروه‌های مختلف دانش‌آموزی را با استفاده از فرهنگنامه و کتاب‌های مرجع آشنا می‌کنیم. بعد از آشنایی با کتابخانه، کارگاه‌های کتابخوانی، نشریه، آموزش محیط زیست، آموزش حقوق کودک و... داریم. و این رفت و آمدها مستمر است یعنی کتابخانه فقط راه‌اندازی نمی‌شود، بلکه با توجه به شرایط آن روستا، مثلاً روستاهای کردستان، چون زمستان امکان رفتن نیست، سالی دوبار سر می‌زنیم، ولی به روستاهای جنوب خراسان، سالی سه بار و چهار بار هم می‌رویم. برنامه‌مان این است که هر سه یا چهار ماه یک بار به کتابخانه برویم و برای بچه‌ها کارگاه‌هایی بگذاریم و در جریان کار کتابدار باشیم.

**شریفی:** با مسئله کتابخانه و فضای کتابخانه، چه جوری مسئله‌شان را حل کردید؟

**منجزی:** اول در محل خانه‌ای اجاره می‌کنیم؛ بعد کتابخانه‌ای طراحی می‌کنیم که همه چیز دارد. اتاق سمعی بصری دارد، اتاق مطالعه دارد، مخزن دارد، اتاق بازی برای بچه‌های کوچک‌تر دارد می‌دانید که در روستاها مهد کودک نیست به همین دلیل ما از خانواده‌ها خواهش می‌کنیم که بچه‌های پیش‌دبستان شان را بیاورند به کتابخانه تا کتابدار برای آن‌ها کتاب خوانی بکند.

**شریفی:** یعنی یک کتابدار هم دارد؟

**منجزی:** بله. تالان کتابدار را معمولاً از بین دخترهای جوان همان محل انتخاب کرده‌ایم که دوره کتابداری را می‌بینند. آموزش کتابدار هم معمولاً با همکاری کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان آن استان انجام می‌شود.

**شریفی:** آن وقت این کتابخانه از صبح باز است؟

**منجزی:** بله، از صبح تا عصر باز است.

**شریفی:** هزینه این کتابخانه را چه کسی می‌دهد؟

**منجزی:** کمک‌های مردمی، سازمان ما سازمانی غیردولتی است.

**شریفی:** چه قدر هزینه برای هر کتابخانه صرف می‌شود؟

**منجزی:** حدود دو و نیم میلیون تومان هزینه اولیه است. البته، بعد از آن هم خرید کتاب، حقوق کتابدار، اجاره محل و هزینه‌های جاری مستمر است.

**شریفی:** تا حالا چند نفر از بچه‌ها عضو کتابخانه‌تان بوده‌اند؟

**منجزی:** ببینید، اعضای هر کتابخانه متفاوت است. من می‌توانم گزارش کتابخانه‌های مختلف را به شما بدهم؛ چون ما نشریه‌ای فصلی هم داریم که گزارش همه کتابخانه‌ها را در آن چاپ می‌کنیم. هر کتابخانه‌ای تعداد اعضایش فرق دارد. بعد هم فقط بچه‌ها نیستند یعنی تمام اهالی روستا می‌توانند



عضو آن کتابخانه باشند؛ از معلم‌ها گرفته، تا خانم‌های خانه‌دار و مردان کشاورز، همه عضو می‌شوند.

**شریفی:** متشکرم. بعداً در مورد نشریات‌تان هم پرسش‌هایی مطرح می‌کنم.

**ژاله فروهر:** خسته نباشید. من خیلی استفاده کردم. سؤالی ندارم. فقط می‌خواستم یک نکته را بگویم که کمی دردناک است. همان طور که خانم علی‌پور گفتند و شما هم تکمیلش کردید، به هر صورت مسئله کتاب خواندن و علاقه‌مند کردن بچه‌ها به مسئله کتاب، موضوعی است که الان ما با آن خیلی روبرو هستیم و در واقع، نقش آموزش و پرورش این جا می‌توانیم بگوییم کلیدی و پایه‌ای است. این قبول که، اشکال ندارد جای مسئولان آموزش و پرورش، در این جا خالی باشد. ما می‌توانیم صحبت‌های مان را بکنیم. به هر صورت این گفته‌ها و تذکرات چاپ می‌شود و همه می‌خوانند. نکته‌ای که من می‌خواستم بگویم، این است که ما در سال شورایی گذشته، نشریات رشد را بررسی کردیم. یاد می‌آید که وقتی به نمایشگاه کتاب رفته بودم، خانواده‌ها خیلی سردرگم بودند که برای بچه‌ها چه کتاب‌هایی بخردند و بچه‌ها از آن‌ها سردرگم‌تر؛ یعنی واقعاً خانمی ایستاده بود وسط نمایشگاه و می‌گفت: بگویید من برای بچه پنج



ساله‌ام و برای بچه یازده ساله و شانزده ساله‌ام چه کتاب‌هایی بخرم؟ یکی از بخش‌هایی که در نشریات کودک و نوجوان، به ویژه نشریات رشد، می‌تواند به خانواده‌ها و بچه‌ها کمک کند، معرفی کتاب‌های خوب است و موضوع دردناک این است که رشد نوآموز و رشد دانش‌آموز، در تمام شماره‌های سال گذشته‌اش، یعنی سال تحصیلی گذشته، اصلاً معرفی کتاب نداشت. رشد کودک معرفی کتاب داشت، ولی ناقص بود. با وجود این، خیلی جالب بود و رشد نوجوان هم معرفی کتاب داشت. منتهمی بازم آن هم یک مقدار اشکال داشت که وقتی گزارش شورا را آماده می‌کنیم برای گروه نشریات، حتماً به آن‌ها اطلاع می‌دهیم. در هر صورت، این دو نشریه هیچ کدامشان معرفی کتاب نداشتند و این بخشی است که واقعاً جایش خالی

است. خیلی متشکرم.

**منجری:** اتفاقاً قبل از جلسه، من و خانم علی‌پور همین صحبت را می‌کردیم که شما در کشورهای دیگر می‌بینید که حداقل در هر کشوری، صد تا دویست ارگان هستند که فهرست کتاب‌های مناسب می‌دهند. انجمن کتاب‌داران است، انجمن معلمان است و... به هر حال، ارگان‌هایی مثل شورای کتاب کودک در تمام دنیا هست یا اصلاً خیلی جاهای دیگر، انجمن‌های خصوصی وجود دارد که در ارتباط با کتاب کودک کار می‌کنند و فهرست کتاب می‌دهند. متأسفانه ما چنین چیزی نداریم. حتی شورا هم که فهرست کتاب می‌دهد، فهرستش محدود است. واقعاً خانواده‌ها حق دارند سردرگم باشند حتی معلم‌ها هم حق دارند برای

که برای مجلات داستان یا نامه می‌نویسند، خیلی دوست دارند نوشته‌هایی از نویسنده‌ها و مترجم‌ها داشته باشند با امضاهای آن‌ها ما نمی‌توانیم برای تک تک خوانندگان این کار را بکنیم، ولی تمام نویسنده‌ها و مترجم‌ها حاضرند دست کم هر سال ده بیست تا از کتاب‌شان را با امضا و آرزوی موفقیت و این جور چیزها، به مجلات کودکان و نوجوانان بدهند و بگویند که خودتان قرعه‌کشی کنید و برای بچه‌ها بفرستید. شما فکر کنید که وقتی کتابی از نویسنده یا مترجمی می‌رود در فلان دهات ایلام و کهگیلویه و بویراحمد، چه می‌شود و چه احساسی به گیرنده کتاب دست می‌دهد؟ بدون شک، خیلی ذوق‌زده می‌شود! و حتماً آن را می‌خواند. اصلاً بازکردن آن بسته، خیلی شیرین است

### محسن هجری:

## آیا مطالعات درسی را به عنوان اصلی‌ترین برنامه مطالعاتی بچه‌ها

### قلمداد می‌کنند؟ آیا کسی در این مورد کار آماری کرده یا نه؟

### نقش فرهنگ شفاهی در خانواده‌ها چیست؟

### این‌ها به هر حال بحثی است که رایج شده در خانواده‌های ایرانی؛

### این عامل را به چه صورتی می‌توانیم تعدیل کنیم؟

برای بچه‌های چهارده - پانزده ساله. خودش نوعی تشویق است و هم آن خواننده، کتاب را می‌برد در مدرسه به ده نفر دیگر نشان می‌دهد. این کار، هم تبلیغ برای ناشر، نویسنده و مترجم و شاعر است و هم نوعی هدیه است و چه هدیه‌ای قشنگ‌تر از این برای بچه‌ها؟ ما خودمان این کار را بکنیم تا بعداً بگوییم که در تولدها، لطفاً گاهی کتاب بدهید یا حتی اگر چیزی می‌خواهید بخرید (چون الان توقع بچه‌ها زیاد است)، دست کم در کنارش یک کتاب هم بگذارید.

**فرخی:** من سؤالی داشتم اول می‌خواهم ببینم دلایل‌تان برای انتخاب این عنوان، برای این نشست چیست؟ چون احساس می‌کنم با محدود کردن عناصری که می‌توانست در این بحث نقش داشته باشد و نقش‌شان مورد بررسی قرار بگیرد، خود به خود ما بخشی از عناصر مهم را کنار گذاشته‌ایم. مضاف بر این که در صحبت‌های‌تان، بیشتر اشاره شد به نقش مدرسه و معلم تا جایگاه خانواده و گله کردید از صلادوسیمیا. آیا انتخاب این عنوان برای این نشست، به نظر شما مناسب است؟

**هجری:** قرار بر این است که در سلسله نشست‌هایی، که ما از زاویه‌های مختلف، موضوع کتاب خوانی را بررسی کنیم؛ یعنی از زاویه خانواده، از زاویه نظام آموزشی، از زاویه سیاست‌گذاری دولت. این جلسه اختصاص داشت به نقش خانواده

خرید کتاب سردرگم باشند. برای این که هیچ جایی نیست که فهرست کتاب‌های پیشنهادی یا موضوعی بدهد و بگوید که این کتاب‌ها برای بچه‌های این سن مناسب است. یا نگوید این خوب است و آن خوب نیست، بگوید این کتاب‌ها با این موضوع‌ها امسال آمده.

**علی‌پور:** آقای هجری، اگر خاطرتان باشد، ما در جلساتی که داشتیم برای همین مسئله کتاب، یکی از پیشنهاد‌های من این بود که در مدرسه‌ها تخته‌های اعلانات هست که می‌توانیم یک یا دو بار در سال، در صفحات بزرگ، عکس کوچولوی کتاب با خلاصه‌ای از آن و شماره تلفن ناشر را بنویسیم و روی آن‌ها بگذاریم. بچه‌ها به چیزهایی که روی در و دیوار هست، توجه می‌کنند. به جای این همه شعر نوشتن روی دیوارها، بیاییم این کار را بکنیم. ما پیشنهادهایی دادیم که آن جا هم جدی گرفته نشد. اگر این کار عملی شود، به خصوص در دبستان‌ها، بچه‌ها دست کم با اسم چند ناشر، چند کتاب و چند نویسنده و مترجم و شاعر آشنا می‌شوند. حتی معتقدم که خود ناشرها با این اقدام موافق هستند و اگر پیشنهاد بدهیم، حاضرند این کارها را بکنند.

یکی دیگر از پیشنهاد‌هایم برای سردبیران مجلات کودکان و نوجوانان است. معمولاً خوانندگان کتاب و مجلات، به خصوص، آن‌هایی

در امر کتاب‌خوانی و در واقع، ما برای این که تمامی این‌ها را با هم آمیخته نکنیم و بحث حالت غیرکاربردی پیدا نکنند، گفتیم اگر به طور خاص به یک موضوع بپردازیم، مفیدتر خواهد بود. شاید نبودن تحقیقات و آمار و تجربه‌های میدانی در زمینه کتاب‌خوانی در خانواده‌ها و جمع‌آوری نکردن تجربه‌هایی که تا امروز انجام شده، این بحث را یک مقدار مبهم کند. ما الان این مشکل را داریم که به طور مثال، نمی‌دانیم تلقی خانواده از فعالیت کتاب‌خوانی چیست؟

آیا آن را یک برنامه غیرضروری می‌دانند؛ آیا مطالعات درسی را به عنوان اصلی‌ترین برنامه مطالعاتی بچه‌ها قلمداد می‌کنند؟ آیا کسی در این مورد کار آماری کرده یا نه؟ نقش فرهنگ شفاهی در خانواده‌ها چیست؟ یعنی غلبه فرهنگ شفاهی بر

### پروین علی‌پور :

**معلم‌هایی که در کودکان و یا دبستان برای بچه‌ها کتاب خوانده‌اند، می‌دانند که کتاب‌خوانی چه تأثیر عمیقی در اصلاح رفتار کودکان و کاهش نگرانی‌های‌شان دارد. اگر من و شما به عنوان معلم در مدرسه، توانسته‌ایم از چنین ابزار کارسازی استفاده کنیم و موفق شویم، بدون شک پدر و مادرها بهتر از ما می‌توانند**

فرهنگ کتابت و کتاب‌خوانی. این‌ها به هر حال بحثی است که رایج شده در خانواده‌های ایرانی این عامل را به چه صورت می‌توانیم تعدیل کنیم؟ متأسفانه این کمبودها این محدودیت‌ها را هم پیش می‌آورد که امروز شما در این نشست می‌بینید. منتهی ما ترجیح دادیم که موضوع مطرح و دست‌کم حساسیت‌ها برانگیخته شود تا در گام بعدی بتوانیم پژوهشگرها و محققین را تشویق و از آن‌ها خواهش کنیم که در این زمینه، کارهای آماری و علمی‌شان را ارائه بدهند.

**شهناز خانلو:** من در سال‌های ۵۴ و ۵۵، در خدمت گروهی بودم که داشتیم کتابخانه‌های روستایی درست می‌کردیم و مدتی این کار را ادامه دادیم و ارتباط مان را قطع نکردیم تا این که انقلاب شد. تجربه جالبی بود که متأسفانه ادامه پیدا نکرد. از این که بگذریم، من می‌خواهم به مسئله‌ای اشاره کنم. سیستم آموزش و پرورش ما آن چنان مشکل ایجاد کرده که شما نمی‌توانید به خانواده‌ها و بچه‌ها ایراد بگیرید. مسئله کنکور یکی از مهمترین مسائلی است که وقتی بچه‌ها از راهنمایی وارد دبیرستان می‌شوند، کتاب‌خوانی را آن چنان تحت تأثیر قرار می‌دهد که شما اگر آماری به طور جدی نداشته باشید و تحقیق میدانی هم انجام ندهد، باشید، بازهم متوجه این مسئله می‌شوید. خانواده‌ها نمی‌گذارند بچه‌ها کتاب بخزند خودشان هم

نمی‌خرند. بچه‌ها کتاب می‌خرند گاهی و یواشکی می‌خوانند. یا این که کتاب‌هایی را می‌خرند که فقط برای قبولی در کنکور است، کمک درسی است یا غیره. بچه از دوره راهنمایی به بعد، معمولاً گرایش عجیبی به طرف رمان پیدا می‌کند و کتاب‌های خیلی خاص و شعر و هنر. خانواده‌ها بچه‌ها را منع می‌کنند از کتاب خریدن و کتاب خواندن. می‌گویند باید همه پولت را بدهی و کتاب کمک آموزشی بگیری و به کلاس فلان بروی. این طوری می‌شود که یواش یواش عادت به کتاب‌خوانی اصلاً ایجاد نمی‌شود و یا اگر پیدا شده باشد از سر بچه می‌افتد. آن قدر درگیر کنکور و درس مدرسه و بعد هم اگر به دانشگاه بروی، درس دانشگاهی می‌شود که دیگر وقت و علاقه و احساس نیازی به کتاب‌های غیردرسی نخواهد داشت.

وقتی بچه‌ها در مرحله‌ای، کتاب‌خوانی را ول می‌کنند، و آن عادت ترک می‌شود، خدا می‌داند چگونه می‌شود آن‌ها را برگرداند به طرف کتاب‌خواندن که از کارهای دیگر ببرند و وقت‌شان را بگذارند برای کتاب خواندن. دیگر نمی‌توانیم بچه را برگردانیم به آن شرایط اول. اگر هم کتاب بخواند، خیلی کم و خیلی حساب نشده خواهد بود. بدون این که دیگر آموزشی داشته باشد، همین جوری یک چیزی انتخاب می‌کند و می‌خواند یا یک چیزی دستش می‌آید و همان را می‌خواند. کارهای دیگر وقتش را به حد کافی می‌گیرد. قبلاً در همان دوره پیش از انقلاب که در روستاها کار می‌کردیم می‌دیدیم که خانواده‌ها شب‌ها دور هم جمع می‌شوند. من دو سال در روستاهای ایران برای سازمان ملی یونسکو تحقیق کردم ما در گروه بسیاری از آن تجربه‌ها را ثبت و ضبط کردیم. خانواده‌ها عصر به عصر یا شب دور هم جمع می‌شدند و مسائل روز را با همدیگر مطرح می‌کردند، مشکلات‌شان و راه حل‌هایش را با هم در میان می‌گذاشتند. حتی در زمینه کشاورزی، بیماری‌ها، مسائل خانوادگی‌شان، غذاهای خانم‌ها و از این جور چیزها. نمی‌دانم چه بر سر مردم آمده که بعد از انقلاب، تمام این سنت‌های خوب از بین رفته؛ آن جا بود که برای هم قصه‌ها تعریف می‌کردند یا اگر کتاب جدیدی وارد روستا شده بود،

درباره آن بحث می‌کردند.

**علی‌پور:** در پاسخ آقای فرخی، باید بگویم اشکالاتی در خانواده‌ها هست در مورد مسئله کتاب‌خوانی که خوب بود امروز در مورد آن‌ها صحبت می‌کردیم. اما اول این که دیدم جمع‌ما جمعی است که این چیزها از جمله گرانی کتاب و کمبود کتاب خوب و این طور چیزها را بهتر از من می‌داند. دوم این که آقای هجری، در آخرین لحظات شروع سخنرانی، خواستند که بیشتر در مورد تجربیات شخصی‌مان صحبت کنیم. به هر حال، به نظر من مهم‌ترین نکته در مورد کتاب و کتاب‌خوانی در خانواده و در مدرسه این است که پدر و مادرها و معلم‌ها تشخیص بدهند و این را باور کنند که کتاب خواندن به نفع بچه‌هاست. این است که ما باید کار تحقیقی کنیم. از جمله این که به آن‌ها بگوییم که شکست عده زیادی از بچه‌ها، سر این است که نمی‌توانند خوب بخوانند. شاید شما باور نکنید، خود من بعد از سال‌ها تدریس، تقریباً همین اواخر بود که متوجه شدم شاگرد سال چهارم دبیرستان، آن هم در رشته ادبی و با نمره خوب، نمی‌تواند کتاب تاریخ و جغرافیا را به راحتی بخواند. دیده بودم این‌هایی که در اخبار و غیره صحبت می‌کنند، گوینده‌ها متن‌ها را جوری می‌خوانند که اصلاً معنی و مفهوم ندارد، اما باور نمی‌کردم که



خیلی از شاگردان دبیرستان، روی دست آن‌ها بلند شده باشند! پیش از این، از تجربه «ساعت کتاب‌خوانی» در دبیرستان برای تان صحبت کردم. در آن برنامه، چند تا از دبیرهای جوان دبیرستان را هم درگیر کرده بودم؛ دبیرهایی که لیسانسیه روان‌شناسی و یا ادبیات بودند. باور کنید که حتی برای این‌ها هم مشکل بود که بخوانند! از قبل ایما و اشاره می‌کردند که خانم علی‌پور، نگویند ما بخوانیم. می‌گفتم هیچ اشکال ندارد بخوانید. مگر این جا فیلسوف جلوی شما هست. یک عده بچه هستند با معلمی که مثل آن‌هاست. دو تا کلمه من بیشتر می‌دانم، دو تا کلمه آن‌ها کم‌تر، ولی گاهی واقعاً هم بد می‌خوانند! به هر حال، ما در موضع قدرت هستیم و طفلک بچه‌ها! بچه‌ها تاریخ و جغرافی را نمی‌خوانند و من

اولین بار زمانی متوجه شدم که زنگ دیگر، امتحان تاریخ داشتند. درس من هم تمام شده بود. دیدم اصلاً واقعاً حواس شان به این درس نیست. گفتند اجازه بدهید ما تاریخ بخوانیم. گفتم بخوانید و هر چه اشکال دارید، از من بپرسید. بعد می آمدند و من می گفتم بلند بخوان، ببینیم نویسنده کتاب چه می گوید. می دیدم اصلاً نمی توانند بخوانند. بعد گفتم اشکال ندارد، هر لغتی را که تلفظ یا معنی اش را بلد نیستید، بپرسید. آن جا بود که متوجه شدم کتابی مثل «تاریخ» که باید خیلی راحت و روان نوشته شده باشد، پُر از کلمات دشوار است و شاگردان هم مشکل زیادی در خواندن آن دارند؛ چه رسد به از برگردنش!

ویرگول ها همه حذف شده! تشدیدها همه حذف شده! معلم ها هم که از روی آن نمی خوانند. پس اگر معلم ها و به خصوص پدر و مادر بدانند که درست و روان خواندن، چه قدر به بچه کمک می کند (حالا اصلاً مسئله لذت و این ها را هم

کنیم؟  
**علی پور:** من نوشته ای تهیه کرده بودم تحت عنوان «روش هایی برای علاقه مند کردن کودکان به مطالعه». این نوشته گزارشی از اولین جلسه گفت و شنود ماهانه سال جهانی کتاب است. چند نتیجه مهم آن گفت و شنود را به طور گذرا و بدون توضیح برای تان می خوانم:

۱- خودمان کتاب بخوانیم و بچه ها ببینند که ما کتاب خوان هستیم. همین یک بحث کامل است. خودمان کتاب بخوانیم تا بچه ها ببینند کتاب خواندن خوب است. باید یک جلسه درباره این موضوع صحبت شود.

۲- در خانه ها، کتاب، بیش از مجله در دسترس کودک باشد. باز هم این جای بحث مفصلی دارد.

۳- به کنجکاوی های کودکان میدان دهیم و اگر پاسخ سوآلی را نمی دانیم، از گفتن نهراسیم. به دو دلیل؛ یکی این که بچه از ندانستن احساس حقارت نکند و یکی هم بداند که راه دانستن



ندانسته ها، رجوع به کتاب است. این خودش بحث مفصل و زیبایی است.

۴- از کودکی برایش لالایی و مثل و قصه بگوییم. بعد، از کتاب های مصور شروع کنیم تا خودش بتواند بخواند. بعد برسیم به صحبت من در مورد آن کتاب های آسان. اگر ما آن کتاب های آسان و چند کلمه ای را داشته باشیم، بچه های روستا، بچه های دوزبانه هم می توانند یاد بگیرند. داستان هایی می توانیم بنویسیم که چند کلمه در آن باشد و چند تا تصویر. این تحقیقی که برای کتاب های آسان انجام دادیم، دقیقاً به همین علت بود. ما این را در زنجان و تبریز آزمایش کردیم و چون بچه ها دوزبانه بودند و وسیله ای که ما داشتیم، یک دستگاه کامپیوتر ساده بود که به روش آموزش برنامه ای، برنامه ریزی شده بود و خواندن را به

بچه ها یاد می داد، بدون آموزش حروف. می خواستیم «کلی خوانی» را یاد بگیرند. کتاب ها هم پیوست همان ها بود. این کتاب ها را من می نوشتم. هم برنامه ریزی و هم صحبت کردن در صفحه ماشین آموزشی، هم متن و تصویب های کتاب بسیار ساده بود و همین، باعث رغبت کودکان به خواندن و یادگیری بود.

**هجری:** آمارهای پراکنده و جسته و گریخته میزان فروش کتاب را نشان می دهد. مخاطب من سرکار خانم منجری و خانم علی پور هستند. میزان فروش کتاب های کودک، نشان می دهد که در گروه سنی پیش دبستانی و گروه سنی الف و ب، میزان فروش کتاب بیشتر است. ما می دانیم که مرجع تصمیم گیری برای خرید کتاب در این دو گروه سنی، خانواده ها هستند. حتی ناشران کودک هم به این بخش از تولید کتاب کودک، بیشتر توجه می کنند؛ چون میزان فروش بیشتر است. همزمان با بالا رفتن سن مخاطب، میزان فروش کتاب کودک کاهش پیدا می کند. پس ما از روی این آمار پراکنده، می توانیم این طور استنباط بکنیم که میزان فروش کتاب کودک، با بالا رفتن سن کودک، کاهش پیدا می کند و می توانیم این طور نتیجه بگیریم که ارتباط کودک و خانواده حول محور کتابخوانی، کاهش پیدا می کند. من می خواستم بپرسم که دلیلش چیست؟ چرا در واقع آن پروسه مشتری که خانواده و کودک، در سنین پایین تر دارند و کتابخوانی به عنوان یک کار مشترک برای آن ها تلقی می شود، با بالا رفتن سن کاهش پیدا می کند و دیگر به آن توجه نمی شود؟ مگر این پدر و مادر، همان پدر و مادری نیستند که در سنین پایین تر، برای بچه های شان کتاب می خوانند؟ چرا دیگر کار کتابخوانی را در سن بالاتر ارائه نمی دهند؟

**منجری:** خُب، مشکل همان آموزش و پرورش است. بچه به محض این که به سن مدرسه می رسد، چون درس دارد، نباید کتاب غیردرسی بخواند. بنابراین، فقط کتاب درسی می خواند تا زمانی که به مدرسه نرفته، هم پدر و مادر کتاب انتخاب می کنند و برایش می خوانند، هم خود بچه وقتی می رود پشت ویتترین یک کتاب فروشی یا روزنامه فروشی و این کتاب های رنگی را می بیند، خوشش می آید که برایش بخوانند. به هر حال، همه این چیزها برمی گردد به نقش آموزش و پرورش. این جا همان نقش سدی است که گفتم. به محض این که بچه به مدرسه می رسد، دیگر کتاب غیردرسی کنار می رود و کتاب درسی جایگزین آن می شود. یک ذره که بزرگتر می شود، کتاب کمک درسی جایگزین می شود؛ یعنی رمان و داستان و این ها می رود کنار. بعد هم آقای هجری، آن آماري که ما داریم برای گروه پیش دبستان هم

می گذاریم کنار، مسائل عاطفی را می گذاریم کنار) و چه تأثیری در آینده این بچه دارد، حتماً کتاب تهیه می کنند و حتماً دیگر معلم ها نمی گویند داستان نخوان!

**فرخی:** من متوجه ارتباط پاسخ شما با سؤال خودم نشدم. شما به نکته جالبی اشاره کردید؛ یعنی تفاوت یک خانواده روستایی و شهری. من این جا چیزهای خوبی آموختم و از این نکته، مسائلی دستگیرم شد. آیا مثلاً نمی شد ما باتوجه به تأکیدی که الان این بحث روی جایگاه خانواده دارد، بیاییم خانواده ها را مثلاً به خانواده های هسته ای و گسترده تقسیم بندی کنیم؟ روی تعیین نقش هریک از اعضای حاضر در این خانواده ها در جهت کتابخوانی، باتوجه به مشکلات خاصی که به سبب نقش های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و غیره دارند، بحث

نسبت به جمعیت پیش دبستان ما، خیلی عدد بالایی نیست.

**هجری:** بله نسبت به جمعیت، همین طور است که شما می‌گویید.

**منجری:** سه هزار تا پنج هزار تا ده هزار تا یا نهایتاً صد هزار تا، اصلاً رقمی نیست.

**هجری:** من نسبت به گروه سنی بالاتر گفتم. **منجری:** بله، در گروه سنی بالاتر که سه هزار تا و پنج هزار تاست.

**خانلو:** علاوه بر این نظام خراب آموزش و پرورش که به قول خودشان، بچه‌ها را ضایع می‌کند، آموزش را هم ضایع می‌کند. وقتی بچه‌ها این قدر باید کتاب حفظ کنند، بدون این که چیزی سرشان شود، همین می‌شود که می‌بیند.

خیلی بیخشید، بچه‌های ما دارند از آموزش و پرورش ما حالشان به هم می‌خورد. همه کتاب‌ها شده علوم اجتماعی و نصیحت و تعلیمات دینی. ناچارند همه این‌ها را حفظ کنند و امتحان پس بدهند. نوبت انشا که می‌رسد، زنگ انشا را با درس‌های دیگر پر می‌کنند. پارسال در مدرسه پسر من، به دانش‌آموزان گفتند انشا بنویسید، در آن مدرسه و در سه کلاس سوم راهنمایی، فقط یک بچه بالاترین نمره را گرفت. آن‌های دیگر هم نمره کمی گرفته‌اند، ولی بعداً نمره آن‌هایی را که مثلاً ۸ و ۹ و... شده بودند، بالا آوردند. خب، آن بچه اشکش درآمد. بچه‌ای که نمره خوبی گرفت دانش‌آموز کتابخوانی بود و توانایی ادبی و نگارش خوبی داشت. اما توی ذوقش خورد. نمره‌اش را که دید گفت من دیگر انشا نمی‌نویسم.

**هجری:** خیلی متشکر. جلسه آینده، ما نقد سیاست‌گذاری‌های دولت در امر توسعه کتابخوانی خواهد بود. آنجا انشاءالله بیشتر صحبت می‌کنیم در مورد نقش آموزش و پرورش و نهادهای دولتی. اما درباره بحث امروز نکته‌ای عرض کنم. کارهای مشترکی هست که خانواده‌ها همراه با فرزندان‌شان انجام می‌دهند، مثلاً تماشای تلویزیون. می‌بینیم که اوقات فراغت‌شان را به راحتی اختصاص می‌دهند به یک کار مشترک، مثلاً تماشای یک سریال یا یک برنامه تفریحی. چرا همین وقت مشترک را برای کتابخوانی اختصاص نمی‌دهند؟ سؤال این است که چرا در تابستان این کار انجام نمی‌شود؟

تابستان که دیگر آموزش و پرورش نقشی ندارد. این به معنای تیرئه سیاست‌های آموزشی نیست که من خودم نقد دارم روی این شیوه و این سیستم آموزشی. می‌خواهم تأکید کنم که برگردیم به مؤلفه‌هایی که در خود خانواده ایفای نقش می‌کند. یعنی باورهای خانواده نسبت به کتابخوانی. من خواهش می‌کنم این است که خانم علی‌پور به این بخش، یعنی نقش مؤلفه‌های درونی

و در خانواده بپردازند. اینها چه نقشی ایفا می‌کند؟ چرا خانواده‌ها وقت نمی‌گذارند؛ مخصوصاً برای بچه‌های در گروه سنی بالاتر؟

**علی‌پور:** شما چگونه نقش خانواده را جدا از نقش آموزش و پرورش می‌گیرید؟ وقتی دختر یا پسران به مدرسه می‌روند، در دبستان، خواندن و نوشتن را یاد می‌گیرند. وقتی می‌آید راهنمایی، از همان جا شما دغدغه کنکور دارید. تمام کارها را برای این می‌کنید که این بچه برود دانشگاه. بنابراین، شما نمی‌توانید به عنوان یک فرد کاری کنید. اگر خیلی همت کنید و چهار تا کتاب غیردرسی هم برای بچه‌تان بخرید، باید بگویم دست مریزاد! به هرحال، باز هم بروید کتابهای کنکور و تست و غیره را بخرید. برای این هدف این شده است که بچه برود دانشگاه. هدف شما خوب است، ولی با چه قیمتی؟ قیمتی است که من واقعاً دلم برایش می‌سوزد، بهترین سال‌های عمر بچه‌ها، سال‌های رشدشان، هم رشد جسمی و هم رشد عاطفی‌شان را داریم صرف درس خواندن می‌کنیم. اصلاً شما قیافه بچه‌ها را ببینید! قیافه‌های ناامید، رنگ و روهای پریده! اگر یک خرده هم طفلک شاد باشد و درس نخواند که برچسب بی‌غیرت و این جور چیزها به او زده می‌شود! واقعیت این است که بچه می‌خواهد برود کنکور بدهد. اگر من و شما و

سؤال آقای فرخی گفتم، نمی‌دانند اهمیت کتابخوانی چه قدر است. رادیو و تلویزیون و مطبوعات هر روز برای‌تان می‌گویند و می‌نویسند که سبزی و میوه بخورید و ورزش کنید و هر روز دارند این را تکرار می‌کنند. ناآگاهانه و حتی بدون اراده، اگر دقت کنیم در سید خانواده همه ما، میوه و سبزی خیلی بیشتر از قبل شده است، پیاده‌روی‌ها هم خیلی بیشتر شده است. ولی راجع به کتاب، چه قدر گفته و شنیده‌ایم؟ ان‌شاءالله تا حدی جواب سؤال شما را داده باشم.

ولی در این مورد که دوست دارم کارهای عملی انجام شود، نمی‌دانم چرا انجمن ما این قدر مهجور مانده است؟ چرا کسانی که این قدر زیبا در «پژوهشنامه» یا «کتاب ماه» مطلب می‌نویسند، در روزنامه‌ها و مجله‌های معمولی مطلب نمی‌نویسند؟ مگر پژوهشنامه را چند نفر می‌خوانند؟ چرا در روزنامه‌های معمولی نمی‌نویسند راجع به همین که مثلاً محکوم کنید جناب وزیر را!

نگویید که این‌ها اصلاً کک‌شان نمی‌گردد. نه، خیلی تأثیر دارد! این میز خیلی عزیز است و این‌ها تکان می‌خورند. من خودم سال‌های قبل از انقلاب عملاً دیدم. مقاله‌ای نوشته بودم که ما معلم‌ها مسئول واقعی شکست دانش‌آموزان هستیم. آن زمان در تلویزیون آموزشی کار می‌کردم: یعنی

## محسن هجری: کارهای مشترکی هست که خانواده‌ها

همراه با فرزندان‌شان انجام می‌دهند، مثلاً تماشای تلویزیون.

می‌بینیم که اوقات فراغت‌شان را به راحتی اختصاص می‌دهند

به یک کار مشترک؛ مثلاً تماشای یک سریال یا یک برنامه تفریحی.

چرا همین وقت مشترک را برای کتابخوانی اختصاص نمی‌دهند؟

سؤال این است که چرا در تابستان این کار انجام نمی‌شود؟

شبکه دو و این‌ها هم تازه داشتند با آموزش و پرورش دوست می‌شدند و بعد دلایل را نوشته بودم که به چه دلیل ما معلم‌ها تقصیر داریم. بعد نامه‌نگاری فراوانی شده بود که این آدم کیست؟ گفتند اصلاً جزو کارکنان تلویزیون نیست.

بنویسید! به عنوان اعضای انجمن نویسندگان کودک و نوجوان مقاله بنویسید. شما دوبار این کار را بکنید و ببینید که چه ولوله‌ای می‌افتد.

من تحقیقی داشتم و از بچه‌ها پرسیدم که از چه درسی بدشان می‌آید. راستش انتظار داشتم عربی را بگویند؛ چون من خودم عربی بلد هستم و تدریس هم کرده‌ام یا احتمال می‌دادم یک عده ریاضی را بگویند. وقتی از بچه‌های سال اول و دوم دبیرستان، شنیدیم که گفتند از درس ادبیات متفرنند، واقعاً جا خوردیم.

البته قبلاً، یک پیش زمینه کوچولو داشتم؛ ولی

دیگران توانستیم بگویم که بچه‌های مان کتاب بخوانند، ولی حالا کنکور هم اگر قبول نشدند، نشدند فدای سرشان، بقیه هم می‌توانند. کاری که من شخصاً می‌کردم، چون بیشتر درس ادبیات می‌دادم به کلاس چهارم، مدام می‌پرسیدم و روی نکات ریز و درشت درس تکیه می‌کردم. بنابراین، به دلیل تکرارهای زیاد خیالم تخت بود که تمام بچه‌ها نمره عالی می‌آورند. همیشه هم به آن‌ها می‌گفتم که شب امتحان، مال داستان خواندن و شعر خواندن است! ولی ادبیات فقط یکی از درس‌هاست. تازه، مگر این‌ها چند تا معلم روان‌شناس دارند، چند تا معلم با حوصله دارند که برای‌شان کتاب داستان بیاورد و بخواند؟ خود من مگر چقدر حوصله دارم؟ پس این مسئله‌ای است که شما نمی‌توانید خانواده را جدا بدانید. باتوجه به این که اصلاً خانواده‌های ما هنوز همان جور که در پاسخ

نه به صورت تفریح. هر سال روز اول از بچه‌ها می‌پرسیدم که کجای کتاب را خوانده‌اید؟ طبق معمول هیچ کس نخوانده بود. کم‌کم می‌گفتند که غزل‌های سعدی را در آخر کتاب خوانده‌اند: «شبی یاد دارم که چشمم نخفت / شنیدم که پروانه با شمع گفت / که من عاشقم گر بسوزم رواست و الی آخر... آن هم با خجالت و کلی شرمساری! فقط غزل‌های سعدی را خوانده بودند و بقیه را نخوانده بودند. در این حد می‌دانستم که ادبیات دوست ندارند، ولی کلمه تفریح؟! آن هم نه یک نفر، دونفر! باز چون مسئله تحقیق علمی نبود، جایی ذکر نمی‌کردم. ولی رفته کلاس دیگر و کلاس دیگر، باز هم با پس و پیش کردن درس‌ها، همان پاسخ را دادند. مثلاً می‌گفتند ریاضی و عربی، ادبیات و عربی که برای من اصلاً غیرقابل باور بود!

خب درباره همین موضوع بنویسید. شما بنویسید از طرف انجمن نویسندگان کودک و نوجوان بگذارید انجمن مطرح کند و کارش فرهنگی باشد. کار انجمن نباید فقط این باشد که مثلاً بیمه و مسکن نویسندگان درست شود که آن هم درست نشده است!

**شریفی:** من اجازه می‌خواهم به تجربه‌های اشاره کنم و بعد یک نتیجه بگیرم. اولاً بگویم مسائل کنکور را که شما دارید می‌گویید، من دوماه است که درگیرش هستم. یک پسر کنکوری دارم. خداوند مرا حفظ کند و به من صبر بدهد! اما یادم هست این بچه کوچک که بود، حدود شش ساله، برایش کتاب می‌خواندم. این جا بحث مثلث کتاب، کودک و خانواده است و ما به جایی رسیده بودیم که دیگر کتاب «ماجراجوی جوان» را می‌خواندم برایش. بنده آن موقع دانشجو بودم و شوهرم هم همین‌طور؛ یعنی ماهرترم روی هم سی واحد حداقل می‌گذرانیدم. شب‌هایی که فردایش من امتحان داشتم و شوهرم هم همین‌طور، اما این بچه عادت کرده بود که هر شب بیست دقیقه برایش کتاب می‌خواندیم و سر این کتاب رمان ماجراجوی جوان، وقتی من فصل‌های مختلف را هر شب می‌خواندم، یک شب از آن ساعت مقرر گذشت. پدر داشت درسش را می‌خواند. من هم داشتم درس را می‌خواندم. شوهرم گفت، شما چرا کتاب نخواندی؟ من متوجه شدم که ایشان منتظر بقیه داستان است. یعنی بنده نه تنها برای بچه می‌خواندم، بلکه برای شوهرم هم کتاب می‌خواندم؛ چون با صدای بلند می‌خواندم. اثر این چیزی شد که بعداً تأثیر خوبی به جا گذاشت؛ بچه‌ای که عملاً کتاب خوان شد و خودش شروع به کتاب‌خواندن کرد. شما امروز از آموزش و پرورش، زیاد صحبت کردید. من همه جا می‌گویم که آموزش و پرورش، بازتاب فرهنگ ماست؛ یعنی بازتاب خودماست. از کره مریخ آموزش و پرورش نیابورده‌اند. اما یک

نکته هست و آن این که خانواده‌های ما خودشان هم روی مسئله کتاب و کتابخوانی کار نمی‌کنند. خودشان برای بچه‌ها کتاب نمی‌خوانند. فکر می‌کنند که کتاب هم مثل غذایی که باید جلوی بچه بگذارند، حالا با قاشق و چنگال و یا با دست برمی‌دارد و آن را می‌خورد، خودش به کتابخوانی عادت می‌کند. در حالی که غافلیم از این که هر فعلی را ما به بچه‌ها آموزش می‌دهیم و با آن‌ها با به پا حرکت می‌کنیم. چه طور است که وقتی چهارده‌ساله‌تر می‌کنیم و وقتی دستش را به دیوار می‌گیرد، تشویقش می‌کنیم و وقتی که راه می‌رود و برای اولین بار می‌دود، همراه او ادای دویدن در می‌آوریم. عادت به مطالعه، همین طوری به وجود نمی‌آید. مراتب دارد و یک روند تدریجی است و باید به بچه

### هدیه شریفی:

## اما یک نکته هست و آن این که

## خانواده‌های ما خودشان هم

## روی مسئله کتاب و کتابخوانی

## کار نمی‌کنند. خودشان

## برای بچه‌ها کتاب نمی‌خوانند. فکر

## می‌کنند که کتاب هم مثل غذایی

## که باید جلوی بچه بگذارند،

## حالا با قاشق و چنگال و یا با دست

## برمی‌دارد و آن را می‌خورد،

## خودش به کتابخوانی

## عادت می‌کند. در حالی که

## غافلیم از این که هر فعلی را ما

## به بچه‌ها آموزش می‌دهیم

## و با آن‌ها پا به پا حرکت می‌کنیم.

## چه طور است که وقتی

## چهارده‌ساله‌تر می‌کنند

کمک کرد تا کتاب‌خوان شود.

بله، آموزش و پرورش نقش مهمی دارد. آموزش و پرورش همان قدر که توانسته از هریک از ما در خانه یک پلیس بسازد برای بچه‌ها و این که مسئول شکنجه بچه‌ها در خانه باشیم که چرا درست را نخواندی و چرا فلان کار را نکردی، می‌تواند به ما آموزش بدهد. ولی این جا یادمان باشد که در این مثلث، واقعاً مثلث کتاب، کودک، خانواده، پدر و مادر نقش بسیار مهمی در امر کتابخوانی دارند. هیچ شکی در این مورد نیست.

**منجزی:** من فقط می‌خواهم به خانم شریفی بگویم که بچه‌هایی که آموزش و پرورش ما دارد تربیت می‌کند، در واقع همین نسل‌ها هستند که بعد پدر و مادر می‌شوند و این است که نقش‌شان این‌قدر کم‌رنگ است. شما خودتان با آموزش موافقت می‌کنید که همه چیز را به بچه آموزش می‌دهند و نقش آموزش و پرورش هم در این جا، این است که کتابخوانی را هم به بچه آموزش بدهد که نمی‌دهد و همان بچه بزرگ می‌شود، پدر می‌شود، مادر می‌شود و وقتی خودش چیزی یاد نگرفته، چه چیز به بچه‌اش یاد بدهد؟

**شریفی:** ببخشید، ما نسلی هستیم که حداقل با شورای کتاب کودک بزرگ شده‌ایم؛ یعنی الان من فکر می‌کنم خودم همسنگ شورای کتاب کودک هستم و مسائل کتاب و کتابخوانی واقعاً برای ما مطرح شده. واقعیت این است که کتابخوانی هم پروسه‌ای است که در کشور ما اتفاق می‌افتد. قبول بکنیم که طی این چهل سال گذشته، ما داشتیم مرحله سوادآموزی را می‌گذرانیم. حالا به زمانی رسیده‌ایم که بحث کتاب و کتابخوانی برای ما مطرح است. به همین دلیل است که کتاب‌های آموزش زبان فارسی، کتاب‌های درسی، کتاب‌های ادبیات ما دارد شکل و فرم دیگری به خودش می‌گیرد. برای این که دیگر بحث‌مان، فقط سوادآموزی نیست، بلکه کتاب و کتابخوانی است. اگر که هنوز به آن دست پیدا نکرده‌ایم، به معنای این است که تازه در این راه قدم برداشته‌ایم. معنایش این نیست که در این راه شکست خورده‌ایم.

**هجری:** خیلی متشکر. من آخر نشست، چند جمله زیبا از دوستان عزیز می‌شنیدم که تشریف آورده‌اند، می‌خوانم و یک جمله به نظر من خیلی تفکر برانگیز، جمله‌ای بود که خانم علی‌پور گفتند که کتابخوانی کار مشترکی است که کودک و والدین، در این پروسه موجودیت هم را درک می‌کنند. در واقع کتاب خواندن، بهانه‌ای برای فهم موجودیت طرف مقابل است. نکته‌ای هم که سرکار خانم منجزی گفتند و نکته قابل تأمل و دردناکی است، این است که حتی در روستاهای ما هم دیگر پدر بزرگ و مادر بزرگ‌ها قصه نمی‌گویند و می‌گویند ما وقتی برای این کار نداریم و بهتر است بچه‌ها به درس‌شان یا به کار برسند. خیلی تشکر می‌کنم از شما که تشریف آوردید و از دوستان عزیز می‌خواهم که مشارکت کردند در بحث و متشکر از حوصله‌تان. جلسه آینده ما اختصاص دارد به نقد سیاست‌گذاری‌های دولت به طور عام و نهادهای مختلفی که در امر کتابخوانی دخیل هستند و این که سیاست‌گذاری‌های آن‌ها چه نقش بازدارنده و یا تشویق‌کننده‌ای در امر کتابخوانی داشته‌اند. خیلی متشکر.